



حجت‌الاسلام والمسلمین جلالی خمینی می‌گوید: «روزی پس از بازگشت حضرت امام (ره) از زندان (زندان رژیم شاه) در خدمتشان بودیم؛ نزدیک ظهر که خواستیم برویم، فرمودند: «چند نفر از شما بمانید.» متوجه شدیم که کسانی می‌خواهند به خدمت ایشان بیایند. پس از مدتی سرهنگ مولوی (رئیس سازمان امنیت تهران) به همراه مردی دیگر وارد شدند، ولی در همان بیرونی ماندند. مدتی بعد حضرت امام خمینی هم تشریف آوردند. روزهای اول نخست‌وزیری منصور (وزیر خود فروخته‌ی شاه) بود. مولوی گفت: «آقا! از تهران از جانب نخست‌وزیر اجازه‌خواسته‌اند که شروع به کار نمایند.» حضرت امام در جواب فرمودند: «ما با کسی بی‌جهت عقد اُخُوْت نبسته‌ایم و دشمنی هم نداریم، ما به اَعمال آقای منصور نگاه می‌کنیم. اگر ایشان برگشتند، ما هم تجدید نظر می‌کنیم والا وظیفه‌ی خود را انجام خواهیم داد.» مولوی گفت: «آقا ۱۵ خرداد بسیار سخت بود، مردم زیادی کشته شدند.» حضرت امام فرمودند: «چه کسی مردم را کشت؟ جز شاه؟ این درست است که کسی که ادعا دارد اول شخصیت مملکت است، بگوید: من می‌زنم، می‌بندم، می‌کشم. آقا کوتاهی نکردی، زدی، بستنی، کشتی، دیگر چکار از تو بر می‌آید؟ پایت را در یک کفش کردی و هر چه می‌خواستی انجام دادی، دیگر چکار از تو بر می‌آید؟» مولوی که می‌لرزید، گفت: آقا اجازه می‌دهید یادداشت نمایم؟ امام فرمودند: «یادداشت کن.» مولوی گفت: اجازه می‌فرمایید باز خدمت برسم و دست شما را ببوسم؟ امام فرمودند: «خیر.» مولوی از جا برخاست و عقب عقب از در خارج شد!

۱- صحیفه‌ی دل، ص ۴۹.